

گفت و گو با گونتر گراس دربارهٔ پتر هانتکه

پتر هانتکه قصد دارد از دریافت جایزه ادبی هایتریش هاینه امتناع کند. اما سشوالاتی در این رابطه مطرحند: آیا نویسندگان بزرگ مجازند که اشتباهات بزرگ مرتکب شوند؟ آیا استبدادی در اخلاق درست سیاسی وجود دارد؟ این جایزه شهر دوسلدورف چه آتیه‌ای دارد؟ در این رابطه گفت و گوی زیر با گونتر گراس انجام شده و بیشتر در باب تعامل بین آرای سیاسی و ادبی او و مسئله پتر هانتکه و اوضاع روز بحث شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

• تساییت: آقای گراس، شما تجربه مشابهی با جوایز ادبی دارید که شخصی را مورد تایید قرار می‌دهند اما به دلایل سیاسی جایزه را اعطا نمی‌کنند. همین طور است.

• سال ۱۹۶۰ هیات داوران مستقلی شما را شایستهٔ دریافت جایزه ادبی شهر برمن دانست اما دولت ایالتی برمن با آن مخالفت کرد. آیا مشاجره جایزه هاینه برای شما چیز آشنایی نیست؟

علت رد جایزه در این دو مورد با هم قابل مقایسه نیست. آن زمان مرا سرزنش می‌کردند که

طبل حلبی اثری پورنوگرافیک است. اما وضعیت اسفناکی که هنوز باقی مانده این است که یک هیات داور با صلاحیت جایزه‌ای را به نویسنده‌ای تخصیص می‌دهد و یک کمیته سیاسی تعیین می‌کند که این جایزه اساساً باید به او اهدا شود یا نه.

این شیوه‌ای است که در مورد آن تنها می‌توان این امید را داشت که به همان گونه‌ای تغییر کند که آن زمان در شهر برمن رخ داد. از آن زمان تاکنون این جایزه در برمن از سوی یک بنیاد اهدا می‌شود. اما این دو هیات داوران را از لحاظ نقصان‌هایشان می‌توان با هم مقایسه کرد. در برمن نیز سناتورهایی بودند که به اعتراف خودشان اصلاً کتابم را نخوانده بودند.

- اما آیا آن کمیته سیاسی که به هر حال پنجاه هزار یورو از مالیات را به نویسنده‌ای اعطا می‌کند دارای مسئولیت نیست و نباید به نظر خودش اجازه داشته باشد جلوی یک تصمیم نادرست را بگیرد؟

یک پارلمان ایالتی چطور می‌تواند این صلاحیت را داشته باشد که یک داور اشتباه را تشخیص دهد؟ تصمیم‌هاندکه مبنی بر نپذیرفتن این جایزه کاملاً درست است. من با او در مورد ارزیابی‌اش از میلوشوویچ و صربستان هم عقیده نیستم. روشن است که نظر او اشتباه است. اما در حال حاضر در این موضوع تابوهای فراوانی نیز وجود دارد. برای نمونه قصور حکومت‌های اروپایی در فاجعه یرگسلاوی.

هیچ کس جرأت ندارد از نقطه نظر سیاسی، آلمان فدرال آن زمان را - تحت حکومت هلموت کهل و گشر - در این قضیه مسئول بداند. اگر چه آلمان در آن زمان بدون هیچ دلیلی عجولانه اسلوتنی و کرواسی را به رسمیت شناخت. بعداً نیز فرانسه و آمریکا در حمایتی یک جانبه همین کار را برای صربستان کردند. بدون پشتیبانی این دیوانه - برای میلوشوویچ با آن رویای صربستان بزرگش واژه دیگری نمی‌توانم به کار برم - هرگز مجال و میدان پیدا نمی‌کرد. در مقایسه با پیامدهای این تصمیمات غلط داور اشتباه‌هاندکه چندان مهم نبود.

- اما آیا این انتخاب درستی بود برای جایزه‌ای که قرار است شخصیت‌هایی را ارج بگذارد که «با آثار معنوی‌شان به مفهوم حقوق بنیادی بشر، که هاینه نیز خود از آن پشتیبانی می‌کرد - به تفاهم میان ملت‌ها خدمت می‌کنند یا معرفت در زمینه تعلق همه انسان‌ها به یکدیگر را گسترش می‌دهند»؟

هاینه - و نیز گوته - تا هنگام مرگش طرفدار ناپلئون بود. وحشت و تروری که ناپلئون به راه انداخت و نیز استفاده‌های نادرستی که از سپاهیان‌ش به عمل آورد و آنها را در مسیر روسیه تحلیل

برد، همه اینها برای طرفداران او مطرح نبودند. طبق دیدگاه‌های امروز، که با آنها هاندکه را به خاطر طرفداری پوچ و یکجانبه‌اش از صرب‌ها محکوم می‌کنند، هاینه را نیز می‌توان محکوم کرد.

- پس بنابراین هاندکه از هر حیث نویسنده لایقی برای دریافت این جایزه خواهد بود. هاندکه همیشه تمایل داشته با مهم‌ترین دلایل موضعی مخالف اتخاذ کند. آنچه را که من در این بحث قبول ندارم نسبی کردن قضیه است. انگار می‌توان نسبت به نویسندگان التفات خاصی داشت و برای آنها حق اشتباه قائل شد. بوتر اشتراوس، منتقد ادبی، مطلبی در این زمینه گفته است که من آن را مصداق قائل شدن حقی به صورت یکجانبه می‌دانم. او گفته که نمی‌توان نویسنده‌هایی را که در قضاوت‌هایشان در کنار دیکتاتوری قرار گرفته‌اند و یا حتی با آنها همکاری کرده‌اند با قاطعیت محکوم کرد؛ هایدگر، گوتفردین، برشت و دیگران. اما نویسندگان بسیاری بوده‌اند که همکاری نکرده‌اند بلکه قضاوتی روشن و دقیق داشته‌اند و نه فقط در مورد فاشیسم بلکه همچنین در مورد کمونیسم. مثلاً کتاب «کاتالونیای من» از جورج اورول که درباره جنگ داخلی اسپانیا است؛ او بعدها به عنوان نویسنده‌ای چپ در انگلستان منزوی شد. دلیل این امر این بود که وی از کمونیست‌های داخل جبهه جمهوریخواهان به این دلیل که در پس خط مشی سیاسی‌شان دست به ترور زده بودند انتقاد کرده بود.

مخالف اینم که برای نویسندگان نوعی امتیاز نخبگی قائل شویم تا این امتیاز به آنها اجازه بدهد با بزرگترین و خطرناک‌ترین حماقت‌ها همکاری کنند.

- بو تو اشتراوس در دفاع از هاندکه نوشته است که قصور و اشتباه «لکه‌های ننگ و گاهی حتی محرک‌های بزرگی» اند.

تنها می‌توانم نام آن را مطرح کردن مجدد «ستایش نخبگی» بگذارم. شکی نیست که قصور و اشتباه، فرقی نمی‌کند که آدم در چه سنی مرتکب آن شده باشد، بعدها به یک موتور محرک تبدیل می‌شود. در پایان جنگ من هفده ساله بودم و با وجودی که جوانی روشن بودم تا آخر به پیروزی نهایی اعتقاد داشتم. مسئله‌ای که تا به امروز روحم را عذاب می‌دهد. بدون اینکه بخواهم برای خودم پاپوش درست کنم و یا به دیگران اجازه بدهم آن را برایم درست کنند باید اعتراف کنم که عذاب همیشگی‌ام از این مسئله تا امروز محرکی برای کار ادبی‌ام بوده است.

اما مخالف اینم که بخواهیم آن را شرط موفقیت بدانیم و یا از آن به عنوان التفاتی خاص و سطح بالا نام ببریم.

- هاندکه و نیز اشتراوس مدعی‌اند که با نگاه شاعرانه قادرند دنیا را روشن‌تر ببینند. اما هاندکه نقطه مقابل روشن‌بینی است. او در حالی که واقعیات علیه او بوده سالیان متمادی با کله شقی تحسین‌برانگیزی موضع‌گیری جانبدارانه‌اش را اتخاذ کرده است. واقعاً که اصلاح‌ناپذیر است. کجای این موضع‌گیری روشن‌بینانه است؟ اینکه شخصی بعدها در مورد مسائل خاصی نظرش را تغییر داده و جور دیگری قضاوت کند در مورد من نیز صادق است. من با حمله نظامی علیه اعمال وحشت‌صرب‌ها در کوزوو موافق بودم. اما بعد تحت تسلط ایالات متحده هر روز شاهد خسارات غیر نظامی بودیم.

- چه چیزی باعث می‌شود نویسنده درباره وقایع سیاسی که گاه بیش از دیگر شهروندان از آن مطلع نیست قضاوتی داشته باشد؟

نگاه خاص او به بازندگان جریان‌های اجتماعی. نویسنده می‌تواند نظرات کامل‌کننده‌ای در رابطه با مسائل سیاسی داشته باشد. من هیچ‌گاه از این فراتر نمی‌روم.

- شما مدام تاکید می‌کنید که نویسنده طرف بی‌پناهان و قربانیان را می‌گیرد. برای هاندکه، میلوشوویچ هم یک قربانی است. همکار نویسنده شما، مارتین موزباخ، نیز نوشته که نویسنده در موضع‌گیری‌اش جانب مطرودشدگان را می‌گیرد. اما مطرودشدگانی وجود دارند که آدم‌هایی موجه‌اند. وگرنه رمانی که درباره هیتلر نوشته می‌شود باید با او احساس همدلی نیز به وجود بیاورد.

اما موزباخ همچنین می‌گوید که شخصیت یک دست منفی در رمان تاثیر خوبی به جا نمی‌گذارد. حتی در مورد رهبران نازی این تمایل وجود داشته که آنها را به صورت آدم‌هایی فی‌نفسه بد، به عنوان کاریکاتورهای خودشان تا حد ناپاوری ترسیم کنند.

اما برگردیم به میلوشوویچ؛ من او را جزء قربانیان گمنام و ناشناخته تصمیم‌گیری‌های غلط سیاسی به حساب نمی‌آورم. قربانی‌های واقعی در نقاط مختلفی از جمله در سربرینیکا (Srebrenica) و جاهای دیگر دسته دسته مدفونند.

- آیا میلوشوویچ شخصیتی دارد که از نظر ادبی علاقه شما را جلب کند؟

نه، ابتدا. او شخصیتی بود که یکی از بدترین شکست‌های صرب‌ها، نبرد آمزلفلد (Amselfeld)، را بدان گونه سیاسی کرد...

- نظر شما درباره حضور هاندکه کنار قبر میلو شویچ چیست؟

از نقطه نظر او این کار نشانه سازش ناپذیری است. اما این نقطه نظر کار او را موجه نمی‌کند. در ضمن سازش ناپذیری به تنهایی هیچ کیفیت شاعرانه‌ای با خود ندارد. هاندکه قصد داشت هنگام اهدای جایزه درباره تفاوت زبان شاعرانه و زبان ژورنالیستی سخن بگوید. به نظر من چنین جداکردنی بی‌فایده است. هر کدام از این زبان‌ها در مقابل دیگری هیچ برتری کیفی ندارد. هم زبان شاعرانه آشفته وجود دارد و هم زبان ژورنالیستی ریاکارانه.

- آیا اصلاً نویسنده قرار است به جامعه حساب پس بدهد؟

کسی از هاندکه نخواسته است درباره آثار ادبی‌اش حساب پس بدهد بلکه این درخواست در مورد نظرات سیاسی او مطرح است و اینها نظراتی هستند که می‌توان با دلیل و مدرک بطلان آنها را ثابت کرد.

- باز سخن از این است که در آلمان نوعی جریان عمده اخلاقی وجود دارد و کسی اجازه ندارد از مسیر آن منحرف شود. به نظر شما چنین استبدادی به عنوان معیار سیاسی وجود دارد؟

نه، ترور عقیده وجود ندارد، اما تابو چرا. در مورد این تابوها مشکل است که عقیده مخالفی را ابراز کنی بدون اینکه مورد سوء ظن بی‌دلیلی قرار نگیری. وقتی من سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۸۹ پیشنهاد تشکیل یک کنفدراسیون را دادم این مسئله یک تابو بود. همه می‌خواستند فقط یک آلمان واحد، یک سرزمین پدری واحد، داشته باشند.

- نمی‌توانستید موضع‌تان را به راحتی اعلام کنید؟

چرا، اعلام می‌توانستم بکنم اما دیگر کسی به آن گوش نمی‌داد. وقتی تصمیم گرفته شده را مورد سؤال قرار می‌دادی می‌شدی دشمن اتحاد آلمان. همان طور که اگر انتقادی از آمریکا داشته باشی فوراً به ضد آمریکایی بودن متهم می‌شوی.

- بونو اشتراوس در دفاعیه‌اش از هاندکه از «پرورش جامعه بسته هم رای» صحبت کرده است.

همین بحثی که بر سر اهدای جایزه در جریان است دلیلی برای این است که این طور نیست. این بحث از ابتدا بسیار مناقشه‌آمیز شروع شد و مطمئناً در آینده نیز ادامه پیدا خواهد کرد.

- آیا این طبیعی نیست که جامعه‌ای در مسائل بفرنج دنبال اتفاق نظر باشد؟ البته آروغ زدن هم غیر طبیعی نیست.

- اما آیا اتفاق نظر در برخی مسائل نمی‌تواند مفید باشد، مثلاً در رد کردن یا محکوم کردن اندیشه‌ها و اعمال راست‌گرایان افراطی؟

بله، اما بحث در این باره که چه کسی به این فضای راست‌گرایی افراطی دامن می‌زند همچنان مثل گذشته تابو است. به نظر من بابت آنچه که در براندنبورگ و آلمان غربی اتفاق افتاده بود در درجه اول آدم‌هایی مثل اشتوبیر و دیگران مسئول هستند. آنها با تدابیر پوپولیستی‌شان به خارجی ستیزی پنهان جهت دادند.

- اصلاً چرا نویسندگان مشتاق مداخله در این مورد هستند؟ این اشتیاق به موضع‌گیری که شما و همکارانتان از خود نشان می‌دهید به چه دلیل است؟

شما مدعی هستید که چنین اشتیاقی وجود دارد. من قادر به قضاوت نهایی در این باره نیستم. بسیاری آن را این گونه بیان می‌کنند. شما چیزی گفته‌اید که کم و بیش در اندیشه من نیز وجود دارد اما قادر به بیان آن نبوده‌ام. شاید ما نویسندگان کمک می‌کنیم تا نظرات موجود و گسترش یافته به بیان در آید. شاید علت آن این نیز باشد که نویسندگانی که به لحاظ مادی وابسته نیستند - و من نیز به این گروه تعلق دارم - تا حدودی خودکفا هستند و این در حالی است که سیاستمداران امروز دیگر چنین خودکفایی ندارند. واقعاً آرزو می‌کردم تعداد بیشتری از این شهروندان خوش ظاهر از استقلالشان استفاده می‌کردند.

- تاکنون شده است که نسبت به موضع‌گیری‌تان و تاثیر آن دچار تردید شوید؟

بدون شک لحظات تردید وجود داشته است. تردید وقت و انرژی زیادی از آدم می‌گیرد و نیز با خودش سرخوردگی به همراه می‌آورد. اما همواره موقعیت‌هایی وجود داشته که برایم موضع‌گیری علنی را ضروری کرده است. اولین موضع‌گیری هنگامی شروع شد که من در سال ۱۹۶۰ از پاریس بازگشتم و یک سال بعد دیوار برلین ساخته شد.

آن وضعیت قابل تحمل نبود. آن هنگام من نامه سرگشاده‌ای به آناگرس^۱ در واقع به اتحادیه نویسندگان آلمان شرقی نوشتم. به موازات ساختن دیوار تب انتخابات به وجود آمد و آدنauer درباره فرام و ویلی برانت سخنرانی معروف و انگ زنده‌ای کرد و در آن درباره ویلی برانت گفت که او یک فرزند نامشروع و یک مهاجر است. این مسئله در مطبوعات آلمان آن روز همچون یک

جرم مطرح شد. اینجا بود که احساس کردم باید وارد ماجرا شوم. موضع‌گیری من درباره این ماجرا باعث شد مشکلاتی برایم به وجود بیاید اما نمی‌توانستم از آن صرف نظر کنم. برگرفته از روزنامه تسایت

پی‌نوشت

۱ - Anna Seghers نویسنده رمان‌های «آخرین صلیب» و «مرده‌ها جوان می‌مانند». او بعد از پایان جنگ جهانی دوم و تقسیم آلمان به خاطر مواضع ایدئولوژیک‌اش ترجیح داد در آلمان شرقی ساکن شود. وی سال‌های زیادی رئیس اتحادیه نویسندگان و همچون برشت محبوب حکومت آنجا بود. Buridans Esel مثلی که به غلط به یوهانس یوریدان - فیلسوف اسکولاستیک - نسبت داده شده و از آن علیه این آموزه استفاده می‌شود که اراده تنها در مورد انگیزه‌هایی که قدرت یکسان داشته باشند آزاد است و آن مثل خری است که میان دو کپه یونجه که به صورت کاملاً مساوی تقسیم شده‌اند قرار می‌گیرد و از گرسنگی می‌میرد.



نشر قرزان روز منتشر کرد:

- ایرانیان در میان انگلیسیها / دنیس رایت / کریم امامی / ۴۷۴ ص / ۶۵۰۰ تومان
 - دوراس یا شکیبایی قلم / فردریک لیلی / افتخار نبوی‌نژاد / ۳۴۸ ص / ۳۲۰۰ تومان
 - امپراتوری هخامنشی (۲ جلد) / پی‌یر بریان / ناهید فروغان / ۱۹۶۰ ص / ۲۰ هزار تومان
 - درس‌های زبان‌شناسی همگانی / فردیناند دو سوسور / نازیلا خلخالی / ۵۹۶ ص / ۴۸۰۰ تومان
 - ماجراها و مردم قاره سیاه / ریشارد کاپو شچینکسی / دکتر روشن وزیری / ۴۰۶ ص / ۳۵۰۰ تومان
 - لبه تیغ / سامرست موام / مهر دادنبیلی / ۳۷۰ ص / ۳۵۰۰ تومان
- تهران - خیابان ملاصدرا - بزرگراه کردستان شمالی - کوچه یکم - پلاک ۱۱ تلفن: ۸۸۷۸۵۲۰۵